

رویین تنی به معنی آسیب‌ناپذیری بدن در برابر زخم رزم‌افزارها در گزارش نمادین، نشان آرزوی انسان برای دست‌یابی به جاودانگی و بی‌مرگی است. آرزویی که از همان آغاز، درنمایه نخستین حماسه بشو، گیلگمش<sup>۱</sup>، را به خود ویژه کرده، و از آن پس در قالبهایی چون تلاش برای رسیدن به آب حیات، درخت یا گیاه زندگی بخش و رویین تنی آشنا شده است، و از آن‌جا که خواست همگانی و مشترک تمام انسانها بوده، نموده‌ها و گونه‌های مختلف آن نیز در میان بیشتر اقوام و ملل جهان برجای مانده که داشتن پهلوانان و دلاوران رویین‌تن و آسیب‌ناپذیر، نمونه‌ای از آن است. بررسی گذرای اساطیر یونانی، هندی، سامی، ژرمنی، اسکانندیناوی، اوغوزی، آسی و سرخ‌پوستی، استوارکننده این سخن است. در اساطیر و حماسه‌های ایران زمین نیز، اسفندیار، فرزند گشتاسب و گسترنده دین زرتشتی، شخصیتی است که دارای ویژگی رویین تنی است. نخستین جایی که بدین ویژگی او اشارت رفته، گزارش پهلوی زند، بند یک، فرگرد<sup>۲</sup> بیستم و ندیداد است: «زرتشت از اهوره مزدا پرسید: ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آسَوَن!<sup>۳</sup> چه کسی بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فزّه‌مند، رویین‌تن - که همچون اسفندیار، هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد - و پیشداد؟» اما با توجه بر این که در اساطیر ملل دیگر، از شیوه‌های رویین‌تن شدن قهرمانان آنها سخن رفته است، درباره اسفندیار نیز باید در جستجوی این بود که وی چگونه رویین‌تن شده است؟ در این باره، چندین روایت گوناگون پرداخته شده و ما در اینجا اشاره کوتاهی بدانها می‌کنیم:

۱. بر بنیاد زرتشت نامه بهرام پژدو،<sup>۵</sup> اسفندیار به خوردن اناری که زرتشت بدو می‌دهد، رویین‌تن می‌شود:

وز آن پس بدادش به اسفندیار  
از آن یشته خویش یک دانه نار  
بخورد و تنش گشت چون سنگ و روی  
نَبَد کارگر هیچ زخمی برآوی  
از این گونه اندر سخن هوش‌دار  
که بودست رویین‌تن اسفندیار

۲. در یک روایت شفاهی، رویین‌تنی اسفندیار به وسیله آب مقدسی صورت گرفته است که زرتشت بر سر اسفندیار می‌ویزد.

۳. در روایتی دیگر، اسفندیار به سفارش زرتشت در چشمه مقدس فرومی‌رود و رویین‌تن می‌شود.

۴. در *محمل‌التواریخ و القصص*، داستان رویین‌تنی اسفندیار چنین آمده است: «گویند که چشمه روی روان گشت سلیمان را، یعنی عین‌القطر، و از آن، تماتیل‌ها و صورتها کردند، پس سلیمان دعا کرد و خدای تعالی جان به تن ایشان اندر کرد، و اسفندیار از ایشان بود و اسفندیار را از بهر آن رویین‌تن خواندندی.»

۵. در *غیاث‌اللفات*، رویین‌تنی اسفندیار به دعای یکی از کاملان روزگار - شاید زرتشت - دانسته شده است.

در چگونگی و چرایی رویین‌تنی اسفندیار، به یک نکته مهم و شایان پژوهش باید توجه داشت و آن، این است که شاهنامه فردوسی در میان متونی که از اسفندیار نام برده‌اند - اعم از اوستایی، پهلوی، عربی و پارسی - هم داستانهای بیشتر و مفصل‌تری درباره وی دارد و هم از اصالت و بنیاد اساطیری و حماسی برتری برخوردار است. بر این بنیاد و با در نظر داشتن این‌که روایات گوناگون رویین‌تن شدن اسفندیار، پس از شاهنامه به وجود آمده‌اند یا حداقل، کتابت و یا رواج آنها نسبت به شاهنامه تأخر زمانی دارد، شاهکار فرزانه طوس در این باره، منبع خوبی برای بررسی است. در همین زمینه، پژوهندگانی که به بررسی داستان اسفندیار و جریان رویین‌تنی او پرداخته‌اند، روایتی جز از روایات گفته شده درباره علت زخم‌ناپذیری اسفندیار، از شاهنامه برگرفته‌اند که منشأ آن سه بیتی است که در خوان چهارم اسفندیار آمده است:

یکی نغز پولاد زنجیر داشت  
نهان کرده از جادو آژیر داشت  
به بازوش در بسته بُد زرد هشت  
به گشتاسب آورده بود از بهشت  
بدان آهن از جان اسفندیار  
نبردی گمانی به بد روزگار

سجاد آیدنلو

# اسفندیار و رویین‌تنی

(شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶، ابیات ۲۱۷ - ۲۱۹،  
هفت‌خوان اسفندیار)

سه بیت یاد شده، بنیاد استنباط قرار گیرد و اگر داستانی که  
این ابیات در میان آن گنجانده شده است، کاوش شود،  
نتیجه‌ای دیگر فرادست می‌آید؛ چرا که در خوان چهارم،  
اسفندیار در پیشه‌زاری چون بهشت، می‌در کف و تنبور در  
بر، به شکوه از روزگار پربلا و اختر بدخوبش می‌پردازد و

و روایت برگرفته این‌که: روین‌تنی اسفندیار به دلیل  
زنجیر پولادینی است که زرتشت از بهشت آورده و بر بازوی  
وی بسته. این روایت، در صورتی قابل‌پذیرش است که فقط



مه  
شاهنا

او در

آرزوی پری چهره‌ای می‌کند تا به دیدار وی کام دل بیابد، زن  
جادو با شنیدن آواز اسفندیار، چهره پراژنگ و نازیبای خود  
را آراسته و چونان ترکی زیباروی، بر وی نمودار می‌شود و:

بیامد به نزدیک اسفندیار  
نشست از بر سبزه و جویبار  
جهان جوی چون روی او را بدید  
سرود می و رود برتر کشید  
چنین گفت کای دادگر یک خدای

به کوه و بیابان تویی رهنمای  
بجستم هم اکنون پری چهره‌یی  
به تن شهره‌ای، زو مزا بهره‌یی  
بداد آفریننده داد و راد

مرا پاک جام و پرستنده داد  
یکی جام پر باده مشک بوی  
بدو داد تا لعل گرددش روی  
یکی نغز پولاد زنجیر داشت

نهان کرده از جادو آژیر داشت  
به بازوش در بسته بد زرد هشت  
به گشتاسپ آورده بود از بهشت  
بدان آهن از جان اسفندیار

نیردی گمانی به بد روزگار  
بینداخت زنجیر در گردنش  
بر آن سان که نیرو ببرد از تنش  
زن جادو از خویشتن شیر کرد

جهان جوی آهنگ شمشیر کرد  
(شاهنامه، چاپ مشکو، ج ۶، ابیات ۲۱۱ - ۲۲۱، هفت  
خوان اسفندیار)

اگر این داستان را با همانند دیگرش، یعنی خوان چهارم  
رستم بسنجیم، می‌بینیم که در آنجا تهمتن پس از برزبان  
راندن نام یزدان و تغییر وی که به این دلیل در زن جادو رخ  
می‌دهد، کمند در گردن وی می‌اندازد، اما اسفندیار در  
همان حالی که جادوی زیبارو مشغول باده‌نوشی است و  
تغییری در او به وجود نیامده، زنجیر در گردنش می‌افکند، و  
این‌که چگونه به هویت واقعی وی پی می‌برد، پرسشی است  
که فرزانه طوس با آوردن سه بیت مورد بحث، به نیکویی و  
مهارت، بدان پاسخ داده است: زنجیر پولادینی که بز بازوی  
اسفندیار بسته شده، وسیله آگاهی‌دهی به اوست و به تعبیر  
امروزین، آژیری است که اسفندیار را از نهان کاربهای  
اهریمنی، ایمن می‌دارد، و با یاری همین زنجیر است که  
اسفندیار، بی‌درنگ پس از نشستن زن جادو او را شناخته و  
گرفتارش می‌کند. اگر از دیدگاه داستان‌پردازی به قرارگاه سه  
بیت یادشده دقت کنیم که میان بزم نشینی پری رخسار جادو  
و واکنش رزمی اسفندیار واقع شده است، کاربرد اصلی  
«زنجیر زرتشتی» به خوبی نمایان می‌شود، چون اشاره  
ناگهانی به چگونگی رویتن شدن اسفندیار در موقع و  
مقامی که سیر داستان به هیچ روی با این موضوع مرتبط

نیست، به دور از ویژگیهای داستانی شاهنامه و هنر  
داستان‌سرایی حکیم دانای طوس است.

رویین تنی در شاهنامه صفتی است که دو کاربرد جداگانه  
دارد: در اطلاق به پهلوانی چون «رویین»، فرزندان پیران و سه  
که به معنای کنایه پهلوان نیرومند و استوار در نبرد است:

۱. برون رفت رویین رویینه تن

ابا ده هزار از یلان ختن

(شاهنامه، چاپ خالقی، دفتر ۴، بیت ۳۴۴، داستان یازده

رخ)

۲. پسر بد مر او را سرانجمن

یکی نام رویین رویینه تن

(شاهنامه، چاپ همان، دفتر ۴، بیت ۱۱۹۱، داستان

یازده رخ)

و درباره اسفندیار به معنای واژگانی مورد نظر که چهار  
بار مستقیم و چهار بار غیرمستقیم بدو نسبت داده شده است:

۱. بینداخت آن زهر خورده براوی

مگر کش کند زشت، رخشنده روی

نیامد بر او تیغ زهر آبدار

گرفتش همان تیغ شاه استوار

(شاهنامه، چاپ مشکو، ج ۶، ابیات ۷۲۱ و ۷۲۲،

پادشاهی گشتاسپ)

۲. چنین داد پاسخ که من بهمنم

نیروی جهاندار رویین تنم

(همان، ج ۶، بیت ۳۰۷، رستم و اسفندیار)

۳. تو در پهلوی خویش بشنیده‌ای

به گفتار ایشان بگرویده‌ای

که تیغ دلیران بر اسفندیار

به آورد که بر نیاید به کار

(همان، ج ۶، ابیات ۸۶۹ و ۸۷۰، رستم و اسفندیار)

۴. بدو گفت رویین تن اسفندیار

که ای بدتمش پیر ناسازگار

(همان، ج ۶، بیت ۱۱۷۰، رستم و اسفندیار)

۵. همی تاخت برگردش اسفندیار

نیامد بر او تیر رستم بکار

(همان، ج ۶، بیت ۱۱۳۶، رستم و اسفندیار)

۶. خدنگم زسندان گذر یافتی

زبون داشتی گر سپر یافتی

زدم چند بر گبر اسفندیار

گرا اینده دست مرا داشت خوار

همان تیغ من گر بدیدی پلنگ

نهان داشتی خویشتن زیر سنگ

نبرد همی جوشن اندر برش

نه آن پاره پرنیان بر سرش

(همان، ج ۶، بیت ۱۲۲۴ تا ۱۲۲۷، رستم و اسفندیار)

۷. چرا رزم جستی ز اسفندیار

که او هست رویین تن و نامدار

(همان، ج ۶، بیت ۱۲۷۳، رستم و اسفندیار)

۸. تو آنی که گفتی که رویین تنم

بلند آسمان بر زمین بر زخم

(همان، ج ۶، بیت ۱۳۹۳، رستم و اسفندیار)

اگرچه شاهنامه، نخستین سرچشمه‌ای نیست که از ویژگی رویین تنی اسفندیار، سخن به میان آورده است، ولی ژرف نگری در آن می‌تواند یکی از روایات و یا حداقل یکی از دلایل راکه تا به امروز درباره این صفت اسفندیار گفته نشده است، بنمایاند که البته برای این منظور، نخست باید به بخشی از کتاب داراب‌نامه طرسوسی<sup>۷</sup> اشاره کرد و سپس بارویکرد بدان، به بررسی شاهنامه پرداخت. در داراب‌نامه، در یکی از نبردهای داراب چنین آمده است: «هیچ کس بروی ظفر نیافت، از آن‌که زره اسفندیار داشت و از آن اردشیر. هیچ سلاحی بروی کار نمی‌کرد و نخستین پیراهن آدم داشت از پوست پلنگ آرده، گویند کیخسرو به لهراسپ داد، و لهراسپ به گشتاسپ، و گشتاسپ به اسفندیار، و از اسفندیار به بهمن، و از بهمن به همای رسید، و همای به داراب داد. فزون از چهارسد چوبه تیر دروی زده بودند و او را خبر

سلیخش یکایک پیراستند

(همان، ج ۶، ایات ۲۷۳ و ۲۷۴، پادشاهی گشتاسپ)

۳. زگفتار او تیز شد گرگسار

بیامد به پیش صف کارزار

گرفته کمان کیانی به چنگ

یکی تیر پولاد پیکان خدنگ

چو نزدیک شد، راند اندر کمان

بزد بر برو سینه پهلوان

ز زین اندر آویخت اسفندیار

بدان تاگمانی برد گرگسار

که آن تیر بگذشت بر جوشنش

بخست آن کیانی بر روشنش

(همان، ج ۶، بیت ۴۲۷ تا ۴۳۱، پادشاهی گشتاسپ)

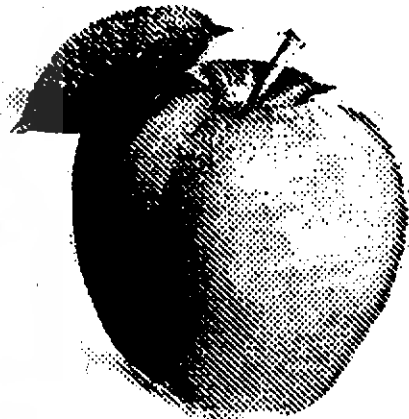
تیر خدنگ پولاد پیکان بر «جوشن» اسفندیار کارگر

نیست:

۴. زخون در کفش خنجر افسرده بود

برو کتفش از جوشن آزرده بود

بشستند شمشیر و کفش به شیر



کشیدند بیرون ز خفتانش تیر

(همان، ج ۶، ایات ۴۶۴ و ۴۶۵، پادشاهی گشتاسپ)

بیت دوم را بسنجید با بخش پایانی روایت داراب‌نامه:

«فزون از چهار سد چوبه تیر دروی زده بودند و او را خبر

نمود.» در این جا نیز تیرهایی را که بر زره اسفندیار زده شده -

و او را از آنها خبر نبوده - بیرون می‌کشند.

۵. بیامد بپوشید خفتان جنگ

بیست از بر پشت شیرنگ تنگ

(همان، ج ۶، بیت ۷۹، هفت خوان اسفندیار)

۶. بپوشید خفتان، جهاندار گرد

سپه را به فوخ پشتون سپرد

(همان، ج ۶، بیت ۱۵۰، هفت خوان اسفندیار)

۷. ز صندوق بیرون شد اسفندیار

بغزید با آلت کارزار

زره در بر و تیغ هندی به چنگ

چه زور آورد مرغ، پیش نهنگ

نمود.» از این روایت داراب‌نامه، نکته مهمی دریافت می‌شود و آن، این است که اسفندیار، زرهی از نیاکان به ارث برده بوده که هیچ سلاحی بر آن کارگر نبوده است. حالا اگر با در نظر داشتن این نکته، به بررسی داستانهای اسفندیار در شاهنامه پردازیم، مشاهده می‌کنیم که در این جا نیز با وجود این که اسفندیار، صاحب ویژگی رویین تنی می‌باشد، در نبردها از پوشیدن زره دوری نمی‌کند، و این مطلبی است که با آوردن ابیاتی چند به‌عنوان شاهد، بهتر و استوارتر بیان می‌شود:

۱. یکی جوشن خسروانی بخواست

همان جامه پهلوانی بخواست

(شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶، بیت ۲۶۷، پادشاهی

گشتاسپ)

۲. فرستاد کس نزد آهنگران

مر آن کس که استاد بود اندر آن

برفتند و چندی زره خواستند

(همان، ج ۶، ابیات ۲۶۸ و ۲۶۹، هفت خوان اسفندیار)

۸. بفرمود تا جوشن و خود و گبر

بردند با تیغ پیش هژبر

(همان، ج ۶، بیت ۴۱۵، هفت خوان اسفندیار)

۹. چو تاریک تر شد شب، اسفندیار

پیوشید نو جامه کارزار

(همان، ج ۶، بیت ۶۲۸، هفت خوان اسفندیار)

۱۰. به درگاه ارجاسپ آمد دلیر

زره دار و غزان به کردار شیر

(همان، ج ۶، بیت ۶۴۰، هفت خوان اسفندیار)

۱۱. بفرمود تا جوشن و خوداوی

همان ترکش و نیزه جنگجوی

بردند و پوشید روشن برش

نهاد آن کلاه کیی بر سرش

(همان، ج ۶، ابیات ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴، رستم و اسفندیار)

۱۲. چو جوشن پیوشید پرخاشجوی

ز زور و زشادی که بود اندر اوی

(همان، ج ۶، بیت ۱۰۱۶، رستم و اسفندیار)

۱۳. نخستین به نیزه برآویختند

همی خون ز جوشن فرو ریختند

(همان، ج ۶، بیت ۱۰۴۵، رستم و اسفندیار)

شاپان توجه و در عین حال پرشگفتی است که از تن

اسفندیار هم که بر بنیاد خود داستان رستم و اسفندیار،

رویین تن است، بر اثر زخم نیزه رستم خون می‌ریزد، و واژه

خون در این بیت، ضبط همه نسخه‌های جایی و خطی

شاهنامه است.

۱۴. خدنگم ز سندان گذر یافتی

زبون داشتی گر سپر یافتی

زدم چند بر گبر اسفندیار

گراینده دست مرا داشت خوار

همان تیغ من گربیدی پلنگ

نهان داشتی خویشتن زیر سنگ

نبرد همی جوشن اندر برش

نه آن پاره پرنیان برسرش

(همان، ج ۶، بیت ۱۲۲۴ تا ۱۲۲۷، رستم و اسفندیار)

در این بیتها نیز رستم به زخم ناپذیری جوشن و خود

اسفندیار اشاره می‌کند.

۱۵. پیوشید جوشن، یل اسفندیار

بیامد بر رستم نامدار

(همان، ج ۶، بیت ۱۳۳۵، رستم و اسفندیار)

۱۶. سواری ندیدم چو اسفندیار

زره دار با جوشن کارزار

(همان، ج ۶، بیت ۱۴۴۵، رستم و اسفندیار)

۱۷. بر او بر نهاده نگونسار زین

ز زین اندر آویخته گرزکین

همان نامور خود و خفتان اوی

همان جوله و مغفر جنگجوی

(همان، ج ۶، ابیات ۱۵۳۸ و ۱۵۳۹، رستم و اسفندیار)

بر بنیاد این ابیات، زره اسفندیار در شاهنامه نیز

آسیب‌ناپذیر است و ابزارهای نبرد بر آن کار نمی‌کند. البته

داشتن زره نفوذناپذیر، تنها مختص به اسفندیار نیست، بلکه

در شاهنامه، بیریان رستم از روی دو زره، زخم‌ناپذیر است:

سنان اندر آمد به بند کمر

به ببر بیان بر نبد کارگر

(همان، ج ۳، بیت ۲۲۸۰، داستان سیاوش)

زره سیاوش نیز زخم‌ناپذیر است که مورد استفاده گیو

و بیژن در جنگها بود:

نگردد چنین آهن از آب، تر

نه آتش بر او بر بود کارگر

نه نیزه، نه شمشیر هندی، نه تیر

چنین باژ خواهی بدین آبگیر

(همان، ج ۳، ابیات ۳۴۶۱ و ۳۴۶۲، داستان سیاوش)

جوشن شیده، فرزند افراسیاب هم، به دلیل جادوی پدر

آسیب‌ناپذیر است:

سلیحش پدر کرده از جادوی

زکزی و تارئی و از بدخوی

بر آن جوشن و خود پولاد سر

نباشد سلیح شما کارگر

(شاهنامه، چاپ خالقی، دفتر ۴، ابیات ۵۴۵ و ۵۴۶،

داستان جنگ بزرگ)

هرکول، پهلوانان یونانی، پوست شیری می‌پوشد که زخم

بر آن کارگر نیست. البریش و فیلسلاف، پهلوانان ژرمنی،

زره زخم‌ناپذیر دارند. ماناس، پهلوان قرقیزی، در زیر پیراهن

خود، زرهی ابریشمین دارد که نفوذناپذیر است. میلش،

پهلوان بلغاری، دارای چنین زرهی است. واخستنگ

گوگاسالی، پهلوان گرجی، زره زخم‌ناپذیر دارد. اروار اود،

پهلوان اسکاندیناوی، پیراهن ابریشمی آسیب‌ناپذیر دارد.

ولف دیتریش، پهلوان دیگر ژرمنی، صاحب پیراهن

ابریشمی سرخ، با ویژگی نفوذناپذیری است. زره شیرنگ،

پسر دیو سپید، نیز چنان است. در داراب‌نامه هم جز از

داراب، جوشن سمندون نامی، زخم‌ناپذیر است. در میان

رویین‌تنان، آشیل، رویین تن یونانی و زیگفرید، رویین تن

ژرمنی نیز چونان اسفندیار رویین تن شاهنامه، زرهی

نفوذناپذیر دارند.

پس بر بنیاد شواهد شاهنامه، به عنوان مفصل‌ترین منبع

داستانهای اسفندیار و متنی با اصالت اساطیری و حماسی، و

بارویکود به روایت داراب‌نامه، باید داشتن زره زخم‌ناپذیر

را با نام «روایتی از شاهنامه در باب رویین تنی اسفندیار و یا

یکی از علل آسیب‌ناپذیری اسفندیار در شاهنامه در مبحث

«اسفندیار و رویین تنی او» به دیده داشت، روایت یا علتی که

در هیچ یک از گفتارهای مربوط به این موضوع، بدان

اشاره‌ای نرفته است.

## پی‌نوشتها:

۱. حماسه‌ای که سی و پنج قرن پیش به زبان اکدی و به خط میخی نوشته شده است و در آن گینگمش، پادشاه شهر باستانی اوروک، در جستجوی چاره‌ای برای رویارویی با مرگ برمی‌آید.
۲. به معنی (فرآورده) و نام هریک از بخشهای و نبدیداد و نیز برخی از کتابهای پهلوی از جمله ارداویراف نامه.
۳. مادی.
۴. پیرو راستی.
۵. منظره‌های است در گزارش معجزات پیش از ولادت زرتشت و داستانهایی از زندگانی وی و هزارهٔ او. قیام هوشیدر و به شاهی رسیدن بهرام ورجاوند.
۶. چو آواز داد از خداوند مهر دگرگونه تر گشت جادو به چهر روانش گمان نیایش نداشت زبانش تیران ستایش نداشت سیه گشت چون نام یزدان شنید بدین سبک چون در او بنگرید بنساخت از یاد خم گسند سر جادو آورد تا که به بند (شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۲، بیات ۴۱۸ تا ۴۲۱، پادشاهی کوروس).
۷. تألیف ابوظاهر طرسوسی، از سدهٔ ششم هجری که دربارهٔ سرگذشت داراب، پادشاه کماتی و دختر او عسای چهرآزاد است. اصل داستان کتاب برگرفته از روایات کهن دورهٔ ساسانی است که عناصری از دورهٔ اسلامی در آن وارد شده.
۸. دکتر عزیزالله حویسی در این بیت، واژه (حوی) را به جای

(خون) پیشنهاد کرده است. رک: نبرد اندیشه‌ها در حماسه است و اسفندیار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

## منابع:

۱. اسفندیار و روبین تنی، دکتر آمنه ظاهری عبدوند، انتشارات مهزیا راهوازی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲. اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه، تهران انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
۳. داراب نامه طرسوسی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.
۴. شاهنامهٔ فردوسی، به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر چهارم، انتشارات بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا، ۱۳۷۳.
۵. شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حبیبیان، دفتر نشر داد.
۶. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات پارسی، دکتر محمد جعفر یاحقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۷. فرهنگ معین، دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
۸. مقاله «بیر بیان»، گزارش دکتر جلال خالقی مطلق، مندرج در کتاب گل ورنجهای کهن به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
۹. نبرد اندیشه‌ها در حماسهٔ رستم و اسفندیار، دکتر عزیزالله حویسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

